



تندیس

# ساده زیستی

نگاهی به زندگانی فیلسوف وارسته معاصر

## آقاشیخ هادی کدکنی

حوزه علمیه مشهد در قرن اخیر یکی از مراکز مهم علمی و فرهنگی جهان اسلام و مذهب تشیع بود. مردان نام‌آوری در بستر آن بالیدند که هر یک از آنها تندیس از علم و فضیلت و تقوی و اخلاص دانسته می‌شوند؛ آیات عظام میرزا مهدی اصفهانی، سید محمدهادی میلانی، حاج آقا حسین قمی، میرزااحمد کفایی و آیت‌الله شیخ مجتبی قزوینی و میرزا جواد آقائهرانی و... کسانی دیگر که بقول دکتر شفیعی کدکنی از علمای مشهد بودند ولی تالیفاتی از آنها نماند و برخی از آنها شهرت نداشتند ولی از جمله اساتید بوده‌اند مثل آقاشیخ هادی کدکنی که آقای شانه‌چی، خوارزمچی، فلاطوری، جعفری لنگرودی و ملکشاهی شاگردان او بودند، هر چه زودتر باید نام و یادشان را زنده کرد (۱)، دکتر جعفری لنگرودی در پایان جلد سوم «منطق حقوقی دایرةالمعارف علوم اسلامی» با آوردن یادواره‌ای از استاد شیخ هادی کدکنی می‌نویسد: «دریغ است اغماض از یاد دانشمندان پارسانی که روزگاری از اوقات گرانبمای خود را صرف تربیت و راهنمایی فرزندان این مرز و بوم کرده‌اند و... اگر جامعه‌ها امروز این مردان بزرگ فلسفه و اخلاق را که در دل خاک آرمیده‌اند فراموش کرده باشد ما خاطرة آنان را در نهانخانه ضمیر خود چون خاطرة قدیسان زنده می‌داریم، باشد تا در این سرزمین، شعله‌جاویدان انسانیت، دل‌های فرزندان ما را گرم و فروزان دارد.» (۲) و نیز استاد محمود حکیمی می‌گفت: «یادگارنامه‌ای شایسته برای این استاد باید تهیه شود.» نوشتار ذیل مختصری از زندگی این استاد گرانبمایه است که تقدیم دوستاران راه فضیلت و آگاهی می‌گردد. مولد عالم ربانی آقاشیخ هادی کدکنی، کدکن تربت حیدریه است، کدکن شهرکی قدیمی و خوش آب و هواست یا باغستانهای انبوه که در

۱۳۰



◇ رضا نقدی

دهانه دره سپیدر در زیر سایه قله ملکوه در دامنه شمالی سلسله جبال چهلتن قرار دارد، سابقه تاریخی آن به قبل از اسلام برمی‌گردد و در طول تاریخ یکی از مراکز فرهنگی و تمدنی و از محلات نیشابور بوده است. ولایت رخ و کدکن را اسحاق خان قرایی ضمیمه قلمرو تربت حیدریه کرد. از کدکن عالمان و فرهیختگانی در عرصه‌های دولتمداری و فرهنگ در طول تاریخ برخاسته‌اند که از جمله می‌توان شیخ فریدالدین عطار کدکنی نیشابوری، کریم اشرف کدکنی (سپهسالار کدکنی ملکشاه سلجوقی)، تاج‌الدین علی کدکنی (وزیر غیاث‌الدین پیر شاه خوارزمشاهی)، نورالدین منشی کدکنی (منشی و دبیر جلال‌الدین شاه خوارزمشاهی)، میرزا محمد شفیع کدکنی (وزیر شاه عباس صفوی) و از عالمان و فرزندان معاصر فخرالشعرا کدکنی، میرزای خاوری، شیخ محمد کدکنی (دایی شیخ محمدتقی ادیب نیشابوری و استاد او)، آقامیرزا محمد شفیع کدکنی (پدر استاد دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی) و... نام برد (۳) استاد فیلسوف آقاشیخ هادی کدکنی (ره) به سال ۱۲۷۵ هجری شمسی در محله پایین ده کدکن چشم به جهان گشود، پدرش حاجی رئیس از بزرگان و منطقه کدکن بود و پدر پدربزرگ حاج ملامحمد از مشایخ گرانبمایه این دیار به حساب می‌آمد.

ایشان به اندازه‌ای در رابطه با زهد و ورع در تاریخ این موم بود که برای من غیر عادی بود یکی از بزرگان و مشولین آن زمان مسجد عظیمی ساخت و از شیخ هادی چندین بار دعوت کرد که امامت جماعت مسجد و موقوفات آنجا را اداره کند و هر مقدار سهمش می‌شود برود. ایشان هر دفعه که این درخواست را رد می‌کردند تا اینکه آن واقف کبیرا در خواست کرد، آقا شیخ هادی زیر نامه چنین نوشت که عماد ایجاب برای مسجد به این بزرگی کوچک است.



شیخ هادی دوران کودکی و نوجوانی را در زادگاهش که همراه با فراز و نشیبهای زیادی بوده سپری کرد. هشت سال بیشتر نداشت که پدرش درگذشت و سرپرستی او و برادر و خواهرش (باقر و فاطمه) را جد بزرگوارشان حاج ملا محمد بر عهده گرفت. حاج ملا محمد به علت کهنسنت سن پس از چند سال به دیار باقی شتافت و سپس عموی ایشان ناظم الشریعه معروف به حاجی ناظم که از بزرگان کدکن بود، قیومیت آنها را پذیرفت. شیخ هادی تحصیلات ابتدائی را تا سن شانزده سالگی در زادگاهش ادامه داد و سپس برای ادامه تحصیل راهی مشهد مقدس شد و در مدرسه خیرات خان حجره‌ای برگزید و به کسب علم پرداخت. (۴)

مشهد در این زمان از حوزه‌های علمی بزرگ بود و استادان به نام در رشته‌های مختلف به درس و بحث اشتغال داشتند، به‌ویژه استادان برجسته در حکمت و فقه و اصول و ادبیات فارسی و عربی شهرت به‌سزایی داشتند. شیخ هادی حداکثر استفاده را از اساتید حوزه برد، در سطوح از محضر حاج ملا هاشم خراسانی و حاج شیخ علی اکبر نهبانندی استفاده کرد، و در دروس خارج و فقه و اصول از دو استاد مسلم حوزه مشهد، آیت الله میرزا محمد آقازاده (فرزند آخوند خراسانی) و حاج آقا حسین قمی (تا انحلال حوزه در غائله مسجد گوهرشاد) بهره‌وافی برد. (۵) فلسفه را نزد آقا بزرگ حکیم مشهور به شهیدی فراگرفت. (۶) ریاضیات و هیئت را در محضر آقا شیخ اسدالله یزدی به اتمام رساند، و افزون بر اینها مرحوم کدکنی که خصلت طلبگی با روح پاک او عجین بود که از هر کس در هر کجا بارقه علم و عملی به چشم می‌دید استفاده می‌کرد. (۷)

در درس مرحوم آقازاده همواره کنار منبر وی می‌نشست و مورد احترام او و دیگر حضار درس بود. (۸) شیخ هادی در خاطره از این درس می‌گوید: تعداد زیادی از طلبه‌ها نشسته بودند، آقازاده مطلبی فرمودند، من اشکال کردم و ایشان جوابی دادند که قانع نشدم و نشستم و دو مرتبه که مطلب را تکرار کردم و من اشکال کردم، قدری تندتر گفت: بنشین شیخ هادی، نشستیم و سه مرتبه استاد درس را گفت و من باز بلند شدم. ایشان با خشونت اسم پدر من را بردند و فرمودند که پدرت آقازاده را الاغ تربیت کرده است. من که نشسته بودم، برای دفعه چهارم بلند شدم، گفتم: در خراسان یک آقازاده بیشتر نداریم. این خبر به حوزه نجف رسید، فضلالی آنجا نوشتند که این شیخ کیست که چنین حاضر جواب است. (۹)

مرحوم کدکنی با جمعی از افاضل طلاب این دیار که به وسعت مشرب و حضور درس فلسفه (که در آن زمان معدودی به آن گرایش داشتند) متصف بودند صمیمیت بیشتری داشت. از این جمع مرحوم راشد و استاد محمود شهبانی را می‌توان نام برد که هر دو از همدرسان وی در درس آیت الله قمی و آیت الله آقازاده و آقا بزرگ شهیدی بودند. (۱۰)

استاد شانه‌چی (از شاگردان میرزا آقا شیخ هادی کدکنی) در خاطرات خود نوشته است «مرحوم کدکنی ضمن حضور در درس اساتید، خود نیز برای طالبان علم تدریس می‌کرد و این خصلت تا اواخر ادامه داشت، در درس چون سایر معاشرتها از وارستگی

والائی برخوردار بود، درس او هم مجلس درس بود و هم نشست دوستانه. به مناسبت از هر دری سخن می‌رفت صعوبت درس را عذوبت سان استاد و مفاکحه و محاضرات وی چون شیر و شکر به هر ذائقه‌ای خلوت می‌بخشید. پس از تجدید حوزه علمیه مشهد (که با عزل یهلوی در شهریور ۱۳۲۰ صورت گرفت) ایشان در مدرسه خیراتخان، رسائل و کفایه تدریس می‌کرد و در منزل ساده خود نیز برای بعضی فلسفه (معمولاً اشارات) درس می‌گفت که از این جمع شادروان مرحوم فلاطوری و استاد جعفری لنگرودی و مرحوم دکتر سیدجواد مصطفوی را می‌توان نام برد. مدتی نیز درس هیئت از کتاب شرح چغمینی (که از کتب نهانی هیئت است) برای این فقیر در منزل افاده می‌فرمود.

دکتر محمدجعفری لنگرودی درباره آقا شیخ هادی چنین می‌نگارد: «... شرح تجرید را نزد روانشاد حاج شیخ محمدرضا کلباسی فراگفتم که عمری دراز کرده بود و در اصفهان نزد مرحوم جهانگیرخان و یا آخوند ملا محمد کاشی و اوتاد دیگر فلسفه آموخته بود، نگاه در فلسفه به درس مرحوم ایسی و شادروان حاج شیخ مجتبی قروینی حاضر شدیم اما سرانجام گمشده خود را در محضر فیلسوف بزرگ حاجی شیخ هادی کدکنی یافتیم که از عرفای وقت و از بهترین شاگردان آقا بزرگ حکیم فیلسوف مشائی وقت در خراسان بود... استاد ما (آقا شیخ هادی) سالها تدریس فلسفه را ترک کرده بود و راضی نمی‌شد که ترک عادت کند تا چنگ به دامن عزیزی زدیم که بر ما حق تعلیم داشت و او چند بار وساطت کرد تا ایشان را به یک درس خصوصی برای دو نفر (نویسنده این سطور و آقا میرزا عبدالجواد فلاطوری) راضی کردند با این دستاویز که این دو خود اهل عبرت و اعتبارند و قدر درس شما را می‌دانند و شایستگی تلمذ را دارند...»



مرحوم کدکنی ضمن حضور در درس اساتید، خود نیز برای طالبان علم تدریس می‌کرد و این خصلت تا اواخر ادامه داشت، در درس چون سایر معاشرتها از وارستگی والائی برخوردار بود، در هم مجلس درس بود و هم نشست دوستانه.

مجالس درس آقا شیخ هادی، افزون بر مدرسه خیرات خان و منزلشان در مدرسه میرزا جعفر نیز بود. آقای محمد اعتضاد رضوی می‌گوید: «... این اواخر مرحوم آقای دکتر قیاض که رئیس دانشکده الهیات بودند از ایشان خواهش کردند که شما تشریف بیاورید به دانشگاه برای تدریس، ایشان با مناعت طبعی که داشتند، گفتند اگر کسی خواهد درس بر ما تدریس کند بیاید تدریس مدرسه».



با چه شوقی در هوای سرد و برفی شهر مشهد دو نفری از کوجهای تنگ عهد سلطان محمود غزنوی با همان یادها و خاطره‌ها از روی برف‌های یخ‌زده خندان و خوشحال عبور می‌کردیم و بارها می‌غزیدیم و می‌افتادیم و برمی‌خواستیم و به هم می‌خندیدیم... تا پای کرسی استاد می‌رسیدیم و او را می‌دیدیم که با وقار و سکوت نشسته است و منتظر دو شاگرد خویش است، بلافاصله بعد از سلام درس را آغاز می‌کرد، کتاب درسی ما اشارات ابوعلی سینا بود با شرح خواجه طوس...» (۱۱) مرحوم بروفوسور فلاطوری نیز که از شاگردان میرزا آقا شیخ هادی در فلسفه بودند به مناسبت‌های مختلفی از ایشان نام برده‌اند در نسخه خطی مجموعه ارمغانهای فکری (از دوست فاضل رضانعلی شاکری) در سال ۱۳۷۰ مرقوم فرموده‌اند: «... با صداقت بگویم که هنوز هم، یعنی بعد از ۳۷ سال اقامتم در آلمان، هر چه دارم پایه و مایه معنوی و اصلی آن از دورانی است که سعادت خدمت به عالم علم و دانش و بهره‌گیری از محضر اساتیدی بلند پایه را همچون:

مرحوم ادیب تیشابوری (ادیب دوم)، مرحوم آقا شیخ محمدرضا ترابی، مرحوم آقا شیخ مجتبی قزوینی، مرحوم آقا شیخ هادی کدکنی، مرحوم آقا شیخ محمدرضا کلیاسی، آقا سید یزدی و سایر بزرگان در این استان... داشته‌ام (سالهای ۱۳۲۱ تا ۱۳۲۸)»

مرحوم سید جواد مصطفوی در شرح حال خود آورده «... شرح تجرید علامه را نزد مرحوم آقا شیخ مجتبی قزوینی که جامع المعقول و المنقول بود، خواندم و قسمتی از اشارات را نزد مرحوم آقا شیخ هادی کدکنی فرا گرفتیم» (۱۲) از دیگر شاگردان ایشان دکتر حسن منساهی و آقای جورابچی و... بوده‌اند (۱۳)

مجالس درس آقا شیخ هادی، افزون بر مدرسه خیرات خان و منزلشان در مدرسه میرزا جعفر نیز بود، آقای محمد اعتضاد رضوی می‌گوید: «... این اواخر مرحوم آقای دکتر قیاض که رئیس دانشکده الهیات بودند، از ایشان خواهش کردند که شما تشریف بیاورید به دانشگاه برای تدریس، ایشان با مناعت طبعی که داشتند، گفتند اگر کسی می‌خواهد درس بر ما سبزی کند بیاید مدرسه و الا من به دانشگاه نمی‌آیم...». دختر استاد آقا شیخ هادی نوشته است: «حوزه درس وی در منزل شخصی او که در منطقه دربند علی‌خان مشهد قرار داشت برپا بود، البته چندین بار به ایشان پیشنهاد شد که به‌طور رسمی در رواق شیخ بهائی تدریس کند و هزینه‌ای نیز برای زندگی ایشان مقرر شود که همواره با مخالفتشان روبرو شد، درس این مرحوم به‌طور خیلی ساده و در اطلاق شخصی ایشان به‌طور رایگان برای عموم طلاب برپا می‌شد، هر روز تعداد کثیری طلاب علوم دینی در چند نوبت از شبانه‌روز برای فراگیری علوم حاضر می‌شدند.»

استاد کدکنی بعد از تعطیلی حوزه علمیه مشهد و پس از حادثه خونین مسجد گوهرشاد (۱۳۱۴ هـ) به کدکن رفت و در این زمان که حدود چهل سال از عمر شریفش می‌گذشت با دختر عموی خود منصوره فقید دنیا ازدواج کرد که ثمره آن دو فرزند به نامهای طاهره و احمد بود.



استاد کاظم مدیر شانه‌چی که بیش از سه دهه سعادت دوستی با آن مرحوم را داشته می‌نویسد: «در عرف طالبان علم، طلیقی مرادف و هم‌معنی بی‌الایشی و ساده‌زیستی و بی‌تکلفی است، مرحوم کدکنی در دوران عمر خود به معنی واقعی طلبه بود با آنکه بزرگ‌زاده بود، لباسی ساده و حتی کفش و جورایی وصله‌دار می‌پوشید، منزلی محقر یا ساختمانی از یک قرن پیش، ولی مناعت طبعی در خور ستایش. با همه چه بستگان و چه دوستان و حتی شاگردان رفیقی درد آشنا بود و در رفاه حال آشنایان ساعی و در انجام حوائج خلق کوشا، در اصلاح ذات‌البین و رفع مرافعات مردم دیار خود مرجع و مأوا بود. به واقع مجلس دروس اخلاق بود؛ درس بی‌اعتنایی به زخارف دنیا، درس مناعت طبع، درس آزادگی، درس همزیستی مسالمت‌آمیز، درس عرفان عملی که به جهان خرم از آن بود که جهان خرم از اوست، گویا بخشی از این کرائم اخلاق را از استاد خود سیدالحکما آقا بزرگ شهیدی آموخته بود که به راستی چنین بود، متواتر بود که سید منزل وسیع و موروثی خود را فروخت و در طبق اخلاص رفع نیاز طلاب حاجتمند کرد، خود و فرزند برومندش آقا میرزاهمدی شهیدی (که اعجوبه‌ای در فهم و بیان و علم و عمل بود) و دروغ که خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود به یک عبا اکتفا می‌کرد و عباي خود را به طالب علمی عطا می‌فرمود که او شیل شیر خدا مرتضی بود.»

آقای اعتضاد رضوی درباره اخلاق ایشان می‌گوید: ایشان به‌اندازه‌ای در رابطه با زهد و ورع در تارک این هرم بود که برای من غیرعادی بود. یکی از بزرگان و متمولین آن زمان مسجد عظیمی ساخت و از شیخ هادی چندین بار دعوت کرد که امامت جماعت مسجد و موقوفات آنجا را اداره کند و هر مقدار سهمش می‌شود بردارد، ایشان هر دفعه این درخواست را رد می‌کردند، تا اینکه آن واقف کتاباً درخواست کرد، آقا شیخ هادی زیر نامه چنین نوشت که عمامه اینجانب برای مسجد به این بزرگی

کوچک است. در زمانی که مردم با ولع دنبال پول بودند ایشان قبول نکردند و یا جواب دکتر فیاض برای تدریس در دانشگاه که یک ماه حقوق آن برابر بود با چند سال درآمد ملک او در کدکن».

استاد واعظزاده خراسانی در یادداشت‌های خود خاطرنشان می‌کنند: «...از سال ۱۳۲۶ ایشان را با برادر خود مرحوم حاج شیخ احمد واعظزاده می‌دیدم و بیشتر در جامع گوهرشاد هنگام نماز مغرب و عشاء که تا پاسی از شب گدعه می‌کردند، وی بسیاری از اوقات همراه برادرم پیاده به خارج شهر (باغ حسین آباد) یا جاهای دیگر و گاهی با طی شش فرسخ راه به ده (ساقش) نزدیک شاندیز می‌رفتند، او نمی‌توانست سوار ماشین شود زیرا حالت استفراغ به او دست می‌داد، بسیار شیرین کلام، اهل مزاح و دارای کلمات قصار خاصی بود. اینجانب او را در پایان حیاتش که در بیمارستان آریا فوت کرد، می‌دیدم و زندگی او بسیار زاهدانه و یک نواخت بود و از درآمد زمینی موروثی‌اش در قریه کدکن زندگی می‌کرد و از وجوهات و دیگر مجاری روحانیت اعاشه نمی‌کرده، علاقه شدید دائمی با مرحوم موقوف عامل داشت و نیز در روزه هفتگی حاجی اعتضاد شرکت می‌نمود...» اگر پس از مدتی سر شب به جامع گوهرشاد در شبستان نزدیک بازارچه می‌شدم، می‌فرمود امشب به شبستان ما آمدید؟ می‌گفتم این شبستان شماست؟ می‌گفت بلی، در حالیکه همواره فرادا نماز می‌خواند و در جای معینی از شبستان که تغییر نمی‌کرد. فکر می‌کنم بیش از چهل سال این وضعیت ادامه داشت، با آیات عظام و علمای مشهد رفت و آمد نداشت و کاملاً منفرد و منیع الطبع زندگی می‌کرد.

وسيله امرار معاش ایشان درآمد ناچیزی بود که از املاک موروثی‌شان از کدکن فراهم می‌شد که البته از همین درآمد نیز سهمی را به فقرا مخصوصاً هم ولایتی‌های خود اختصاص می‌داد، همانند رعیتی از رهگذر محصول اندک باغ موروثی خویش زندگی می‌کرد و دست نیاز به سوی کسی نمی‌برد. مردم کدکن خاطرات شیرینی از این بزرگوار دارند یکی از آنها می‌گفت: در آن زمان ساعت در کدکن کم بود و ایشان ساعت داشتند، مردم در تمام ایام شبانه‌روز برای ساعت‌های آبگیری مزارع و باغاتشان از ایشان ساعت می‌پرسیدند و یا در مرافعات و نزاعها محل رجوع مردم بودند.

استاد شیخ هادی با حکومت وقت به طور مستقیم و آشکارا درگیری نداشتند و از هر چه حکومتی بود دوری می‌کردند آقای اعتضاد رضوی نقل می‌کند: «مرحوم آقا شیخ هادی یک وابستگی با عماد تربتی ستاتور ستای آن وقت داشتند، یک روز به من فرمود که عماد به خانه ما آمده که مرا ببیند. الحمدلله که من در خانه نبودم» و نیز می‌فرمودند: «یک وقتی گفتند شاه به مشهد می‌خواهد بیاید و بایست علما به فرودگاه به استقبال می‌رفتند، یکی از بزرگان و اساتید مشهد در مسیر منزلشان به ایشان می‌رسند و می‌گویند: خوش به حال شما که نماز جماعت نداری و کسی سراغ شما نمی‌آید که به پیشباز شاه بروی؟ مرحوم آقا شیخ هادی جواب می‌دهند که برای شما می‌شد خوش به حالتان شود». آقا شیخ هادی می‌گفت: «در زمان

رضاخان فریمان را می‌ساختند، من برای خرید کفش به بالاخیابان مشهد رفته بودم، یک دفعه مأموران ریختند و مرا گرفتند و توی ماشین انداختند که باید بروی فریمان آجر بخته کنی، فکر کردم که مرا با چه سلیقه‌ای برای این کار گرفته‌اند زیرا ایشان بسیار لاغر و ضعیف بودند و چشمانشان ضعیف بود و عینک می‌زدند به هر حال ما را به فریمان بردند و چون دیدند به دردشان نمی‌خورم رهایم کردند».

ار شادروان کدکنی اثری باقی نمانده است و از یادداشتها و دست‌خطهای ایشان اطلاعی در دست نیست در هر حال مرحوم کدکنی جسمی نحیف و روحی بزرگ داشت به واسطه تغذیه ساده و پیاده‌روی مدام از سلامت جسمی برخوردار بود، اگر چه در اواخر عمر دید چشم سرش ضعیف شده بود و لیکن بصیرتش فزونی یافته بود همواره چنانکه عادتش بود در راه منزل به مسجد در ذکر بود و گویی آفتاب عمر خویش را بر بام اجل نظاره می‌کرد. سرانجام وی در سوم شهریور ماه ۱۳۵۳ در حالی که در سرزمین دوست‌داشتنی خود، کدکن بسر می‌برد به بیماری کیسه‌صفرا مبتلا شد و پس از انتقال به بیمارستان آریا در مشهد در هشتم مهرماه مصادف با نیمه ماه مبارک رمضان مرغ روحش به ملکوت اعلی پرواز کرد و جنازه‌اش با اندوه دوستان و انبوه مشایعین به جوار مولایش امام رؤوف منتقل گردید و در صحن عتیق (انقلاب) پشت پنجره فولاد برای همیشه سر بر خاک والای حضرتش گذارد که گفته‌اند:

چو دسی به کوی دلیر بگنار جان و بگنار  
که مباد باز دیگر نومی به این تنها

بی‌نوشت ما :

- ۱- دبیر با استاد دکتر شفیع کدکنی، نگاه حوزه، شماره ۵۲-۵۱، خرداد و تیرماه ۱۳۷۸، ص ۱۳۱.
- ۲- دکتر محمدجعفر لنگرودی، دائرةالمعارف علوم اسلامی، ج سوم، کتابفروشی گنج دانش، تهران، ۱۳۶۱، صص ۱۶۱۰-۱۶۰۸.
- ۳- رضا نقدی، آرامجای، مسجد والواج قبور خواجگان منصوفه فلوی کبروی در کدکن، خراسان پژوهی، شماره ۳، بهار ۱۳۷۸، ص ۴۵.
- ۴- برگرفته از مصاحبه‌ای که به قلم او خترو او مظهره کدکنی انجام گرفته است.
- ۵- برگرفته از مصاحبه‌ای که با استاد دکتر کاظم شانه‌چی انجام شده است.
- ۶- اثر افرینان روح اول، زیر نظر دکتر سیدکمال جوادی، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران، ۱۳۷۷، ص ۴۵.
- ۷- میرزا عبدالرحمن، تاریخ علمای خراسان، با مقدمه و تصحیح و تحشیه محمدباقر ساعدی، کتابفروشی دیانت، ۱۳۴۱، ص ۲۴۸.
- ۸- برگرفته از محاسبه‌ای که با استاد واعظزاده خراسانی شده است.
- ۹- به نقل از آقا اعتضاد رضوی (دبیر فرهنگ).
- ۱۰- برگرفته از مصاحبه استاد شانه‌چی.
- ۱۱- دائرةالمعارف علوم اسلامی، ج سوم، صص ۱۰۶۸-۱۰۶۹.
- ۱۲- گفتگو با دکتر سید جواد مصطفوی، کیهان فرهنگی، سال دوم شماره ۱۲ اسفندماه ۱۳۶۴، ص ۴.
- محمدرضا حکیمی، مکتب تفکیک، دفتر نشر و فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳۷۵، ص ۲۲۰.
- ۱۳- نگاه حوزه شماره ۵۲-۵۱، ص ۱۳۱.